

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | مسجد حکیم اصفهان





مجموعه یک سردار ۳ (توسل یک سردار)

حسین حمیدی



انستار
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





— خرید برخط از —
WWW.BOOKISF.IR

مجموعه یک سردار ۳ (توسل یک سردار)

(آشنایی با ویژگیهای اخلاقی سردار شهید قاسم سلیمانی)

حسین حمیدی

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان

گرافیک و جلد: ؟؟

چاپ و صحافی: پارسیان تکثیر

نوبت چاپ: ؟؟

شمارگان: ؟؟ نسخه

قیمت: ؟؟ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۹۲۰-۳

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان می باشد.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

???

Hossein Hamidi

Publisher: Sazman Shahrdari

Graphic & Cover: ??

Firest Published: ??

Price: ?? €

ISBN: 978-600-132-920-3



BOOKISF 

BOOKISF 

BOOKISF 

نشانی ناشر: خیابان علامه امینی، مجموعه اداری امیرکبیر
ساختمان سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

فروشگاه: اصفهان، خیابان باغ گلدهسته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
فروشگاه اینترنتی: **WWW.BOOKISF.IR**
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

اشاره

در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، جوانی از خطّه کرمان در دل کویر، به جمع رزمندگان دفاع مقدس پیوست و از خود رشادت‌های شجاعانه‌ای نشان داد. این جوان مؤمن پس از چهل سال آنچنان خوش درخشید که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب درباره او فرمود: «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز بنگریم.»

به درستی که هرگاه انسان از مدار فردیت خویش خارج شود و دایره وجودش آنقدر گسترش یابد که تنها خدا را محور عالم وجود دریابد، پا در مسیر کمال می‌گذارد و به معنای واقعی کلمه تبدیل به یک مکتب می‌شود. آنگاه منظومه‌ای



منسجم و جامع، متشکل از اجزای یک شخصیت رشد یافته در زمینه‌های گوناگون در او شکل می‌گیرد تا او به عنوان یک مدرسه درس آموز رخ نماید.

ویژگی‌های کم‌نظیر حاج قاسم سلیمانی آنقدر تکامل یافته بود که دوست و دشمن را ناخودآگاه به شگفتی وامیداشت و همین امر باعث شد تا ملت ایران در تشییع جنازه ایشان با حضور بیست میلیونی خود، به احترامش بایستد و تمام قامت بگیرد.

مجموعه «یک سردار» مجموعه کتابی مشتمل بر داستانهای کوتاه در ۱۰ جلد است که به بیان خاطرات زندگی این سردار رشید اسلام می‌پردازد تا نسل نوجوان و جوان جامعه دریابند که چه فرآیندی در زندگی یک انسان طی می‌شود تا او را در قامت یک مکتب، فرازند نماید؟ و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که یک انسان به تنهایی یک مدرسه درس آموز می‌شود؟



۳

يک سردار

توسل





قرار بود کربلا دعای عرفه بخوانم. تلفن همراهم زنگ خورد. شماره ناشناس بود. گوشی را جواب دادم. حاج قاسم پشت خط بود. گفت: «امکان داره بیاید برامون روضه بخونید؟» مدام می‌گفت: «البته اگر خسته نمی‌شوید، اگر اذیت نمی‌شوید.» آمدند دنبالم. رفتیم روی پشت بام حرم سیدالشهداء (علیه السلام). درست کنار گنبد. حاج قاسم نشسته بود و ابومهدی المهندس داشت زیارت عاشورا می‌خواند. بعد هم من روضه خواندم. در تمام دو ساعت و نیم دعا و روضه، حاجی شانه‌هایش می‌لرزید؛ ثانیه به ثانیه. وقت نماز حاجی اصرار کرد ابومهدی بایستد جلو. ابومهدی زد زیر گریه و گفت: خواهش می‌کنم از من نخواهید، خجالت می‌کشم. حاجی گفت: «من بهت می‌گم بایست جلو.» قامت نماز را که بستیم، باز هم حاج قاسم همان حال را داشت. شانه‌هایش می‌لرزید.



۳

يک سردار

توسل





صدام پس از آن که فاو را از دست داد، بار دیگر شهر مهران را اشغال کرد تا اثر روانی شکست در عملیات فاو را کم کند. فرماندهان، با طراحی عملیات کربلای یک تصمیم گرفتند مناطق اشغال شده را پس بگیرند. در این عملیات، ارتفاع قلاویزان، اهمیت ویژه‌ای داشت. فرمانده قرارگاه کربلا، در جمع فرماندهان می‌گوید: چه کسی برای گرفتن ارتفاع قلاویزان نیرو می‌گذارد؟ قاسم سلیمانی بلند می‌شود و می‌گوید: «ما دو گردان داریم که نیروهایش خوب اشک می‌ریزند؛ همه نماز شب می‌خوانند و رابطه‌شان با خدا قوی است؛ آنها می‌توانند قلاویزان را آزاد کنند!» آن دو گردان از لشکر ثارالله، همراه نیروهای دیگر لشکرها، در نبردی سنگین که ده روز طول کشید، با تصرف ارتفاعات قلاویزان، و در نهایت، با پیروزی کامل، شهر مهران را برای همیشه آزاد کردند.





۳

يک سردار

توسل





تحت هر شرایطی نماز شب حاجی ترک نمی‌شد، توسل به خاندان اهل بیت (علیهم السلام) هم جای خود داشت. زمانی هم که خیلی خسته بود، یک ساعت می‌خوابید و بعد بلند می‌شد و شروع به خواندن نماز می‌کرد؛ آن هم چه نمازی! صحنه عشق بازی و نخواستن‌های شبانه حاجی در نماز شب‌هایش آنقدر تماشایی بود که زبان از بیان آن قاصر است. ما که می‌خواستیم نماز شب بخوانیم، با دیدن این حالات حاجی، از خود بیخود می‌شدیم و فقط محو و مبهوت او می‌ماندیم.





۳

يک سردار

توسل





هر عصر جمعه، در منزل حاج قاسم مراسم روزه بود. یک مجلس روزه خانوادگی مخصوص خودش، خانمش و بچه‌هایش. تک و توک بعضی رفقا هم می‌آمدند. در این روزه‌ها، به دنبال تربیت خودش و خانواده‌اش بود. سخنران ابتدا احکام شرعی می‌گفت و بعد هم موضوعات اعتقادی یا اخلاقی. پس از آن روزه خوانده می‌شد. جلسه، توسل به اهل بیت علیهم‌السلام بود. چون محفل خصوصی بود، حاج قاسم با صدای بلند گریه می‌کرد. همگی مثل باران اشک می‌ریختند.



۳

يک سردار

توسل





اول صبح که وارد محل کارش می‌شد، قبل از ورود به دفترش با عکس تک تک شهدایی که روی دیوار راهروی ورودی نصب بودند، نجوا می‌کرد، بعد وارد دفتر کارش می‌شد. گاهی هم سرش را روی میز می‌گذاشت و های های گریه می‌کرد. تا آنجا که برایش امکان داشت، خودش شهدا را داخل قبر می‌گذاشت. سردار محمد جمالی از بچه های لشکر بود که در سوریه شهید شد. داخل قبر که رفت، کف پای او را بوسید.



۳

یك سردار

توسل





نگاهمان به جاده بود، قلب و گوشمان به صدایی که از پشت تلفن می‌آمد. باز دلتنگ شده بود. دلتنگ روضه و سینه زنی و گریه. بهانه می‌خواست برای این بیتابی‌هایش. همین که اسم اهل بیت (علیهم‌السلام) را می‌آوردند می‌زد زیر گریه. از کرمان تا روستا بیش از دویست کیلومتر راه بود. خیلی وقت‌ها زنگ می‌زد به مداح. ازش می‌خواست نوحه برایش بخواند. صدایش را که می‌شنید، اشک چشم‌هایش بیشتر و بیشتر می‌شد. می‌زد روی پایش. گاهی خودش هم می‌خواند. با سوز و آه می‌خواند. حاجی عادت داشت به این کار. روستا هم که می‌آمد باید صبح به صبح زیارت عاشورای بعد از نمازش را می‌خواند. یادم هست شهید الله‌دادی را که دفن کردیم، بلندگو را گرفت و ایستاده زیارت عاشورا خواند.





۳

یك سردار

توسل





سال ۱۳۸۵ قبل از اینکه به حج تمتع بروم، با حسین پورجعفری تماس گرفتم و گفتم: می‌خواهم بیایم با حاجی خدا حافظی کنم. گفت: حاجی جلسه دارد و پنج دقیقه می‌توانی بروی. رفتم و صحبت‌های من و حاج قاسم مقداری طول کشید. وقتی که صحبت‌ها تمام شد، همدیگر را بغل کردیم و روی هم را بوسیدیم. داشتم از اتاق خارج می‌شدم که حاجی به شانه‌ام زد و گفت: «حسین، یادت باشد اولین بار که چشمت به خانه خدا افتاد، از خدا بخواه که من در راهش تکه تکه بشوم.»





٣

يلك سردار

توسل





یک عمر خانه‌اش میزبان عزاداران حضرت زهرا علیها السلام بود. قصه این خانه برمی‌گردد به سالهای قبل؛ یعنی درست بیست سال پیش. اوایل مراسم در حیاط برگزار می‌شد. ده سال بعد حاجی خانه کنارش را خرید و زمینش را توسعه داد. خودش نام بیت الزهراء را انتخاب کرد. سال ۱۳۷۶ که راهی تهران شد، بیت الزهراء را ترک و آن را وقف عزاداران اهل بیت (علیهم السلام) کرد. خانه‌ای که نه فقط قصد داشت محل عزاداری، بلکه می‌خواست آن را یک مرکز فرهنگی برای ترویج معارف قرآن و عترت کند.





۳

یك سردار

تَوَسَّلِ





یکی دو سال پیش، نامه‌ای از حاج قاسم دیدم که برای
همرزمان شهیدش نوشته بود. دانستم پس از چهل سال،
هنوز داغ آن روزها بردل حاج قاسم سرد نشده است و فقط
با پیوستن به آنها تمام می‌شود. متن نامه چنین است:
«یادگاران! آیا می‌توانم شما را فراموش کنم؟ شما همه وجود
من هستید. در صفحه دل من، تصویری زیباتر از تابلوی
قامت مردانه شما حک نشده است. عزیزانم من بارها و بارها
جان دادنتان را نظاره کرده‌ام و صدها قتلگاه شما را به تماشا
نشسته‌ام. من همه امیدم در قیامت، به آخرین نگاه آشنا و
بوسه وداع با شماست که هنوز گرمی آن را در این زمستان
عمرم حس می‌کنم. قاسم، بدون شما قاسم نیست. قاسم،
با شما قاسم شد.»





۳

يک سردار

توسل





مداح رسیده بود به اوج روضه. به جایی که امام حسین علیه السلام آمده بود بالای سر حضرت عباس علیه السلام. بدن پراز تیر، بدون دست و فرق شکاف خورده، برادر را دیده بود. با سوز می خواند تا اینکه گفت: وقتی ابا عبدالله برگشت خیمه، اول کسی که آمد جلو، سکینه خاتون بود. گفت بابا این عَمَّی العَبَّاس... ناله حاجی بلند شد: «آقا، شما را به خدا دیگه نخونید!» دل نازک روضه بود. بی تاب می شد و بلند بلند گریه می کرد. خیلی وقت ها کار به جایی می رسید که بچه ها بلند می شدند میکروفن را از مداح می گرفتند؛ می ترسیدند حاجی از دست برود با آن ناله ها و هق هقی که می زد.





۳

يک سردار

تَوَسُّلِ





شب عملیات فاو بود. غواصها می‌بایست پس از هفتصد متر شنا در عرض رودخانه ا روند، خودشان را به ساحل فاو می‌رساندند و آنجا به خط دشمن می‌زدند. موفقیت عملیات، به این بود که دشمن، متوجه عبور بچه‌ها از ا روند نشود. ا روند، مشهور به رودخانه وحشی است. بچه‌ها مواضع اولیه را گرفته و شهر را آزاد کرده بودند که به فاو رفتیم. بچه‌های غواص می‌گفتند قبل از آنکه عملیات شروع شود و به آب بزنیم، یکباره هوا به هم ریخت. باد و باران، رودخانه را متلاطم کرد. کار سخت بود؛ سخت‌تر شد. حاج قاسم، غواصها را جمع کرد و گفت: «راهی جز این نداریم که به حضرت زهرا (علیها السلام) متوسل شویم.» همان طور که زیر لب ذکر می‌گفتیم، دیدیم آب آرام شد.





۳

یك سردار

توسل





شب که درست نخوابیده بود. حالا هم که یک وقت استراحتی
بین کارهایش پیدا شده بود قرآن را باز کرد. یک ساعت تمام
نگاهش ماند روی یک خط قرآن. بعد قرآن را بست و به فکر
فرورفت. گفتم: ببخشید حاجی، چیزی شده؟ گفت: «اگر بدانی
قرآن چه می‌گوید، مسیر زندگی‌ت را پیدا می‌کنی، وظیفه‌ات را
هم می‌فهمی چیست.»





۳

يک سردار

تَوَسَّلِ





سخنانش که تمام شد، من رفتم جلو. اطراف ایشان شلوغ بود. چندبار به اسم صدایش کردم. بالاخره شنید. راه را باز کرد و من خدمت ایشان رسیدم. قصد داشتم بابت لطف و محبتی که به فرزندان شهدا داشت، از ایشان تشکر کنم. در حین صحبت، چشمم به انگشتی که در دستانش بود، افتاد. به خودم جرأت دادم و گفتم: چه انگشتر قشنگی دارید. لبخندی زد و سرش را پایین انداخت. انگشتر را از دستانش درآورد و قبل از این که به من بدهد، گفت: «انگشتر را می‌دهم اما حقش را ادا کنی‌ها! گفتید از مشهد آمدید. بروید حرم امام رضا (علیه السلام) شهادت من را از آقا بگیرید.»





۳

يك سردار

توسل





در عملیات کربلای پنج موقع عبور غواصها از دریاچه ماهی، کار به مشکل خورد و حاج قاسم به حضرت زهراء علیها السلام متوسل شد. او در این مورد گفت: «لحظه‌ای که بسیجی‌ها داخل آب رفتند، در مهتاب، عملیات را کنترل می‌کردم تا بینیم بچه‌ها تا چه شعاعی دیده می‌شوند؛ دیدم تا پشت سیم خاردار، همه ستون غواصها دیده می‌شود. این را که دیدم، لرزیدم. امید نداشتم. عاجزانه گفتم دعای توسل بخوانید و بی‌بی زهراء علیها السلام را به مدد بطلبید. گویا پرده‌ای آمد مهتاب را تاریک کرد. شاید هیچکس باور نمی‌کرد لشکر ثارالله از دریاچه ماهی عبور کرده باشد.





۳

يک سردار

توسل





وقتی آمریکایی‌ها ماشینش را زدند، غیر از آن بدن تکه تکه شده حاجی، چند وسیله شخصی هم از او باقی ماند. یکی از آنها کتاب گلچین احمدی بود؛ کتاب اشعار مدح و مرثیه ائمه اطهار علیهم‌السلام. کتابی که باید در بساط روضه خوان‌ها دنبالش گشت نه کنار دست یک فرمانده ارشد نظامی.





۳

يک سردار

توسل





بخشی از وصیتنامه حاج قاسم: «خداوندا! ای قادر عزیزوای
رحمان رزاق، پیشانی شکرو شرم بر آستانت می‌سایم که مرادر
مسیر فاطمه اطهر و فرزندان‌ش در مذهب تشیع، عطر حقیقی
اسلام، قراردادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابیطالب و
فاطمه اطهر بهر مند نمودی؛ چه نعمت عظمایی که بالاترین
وارزشمندترین نعمت‌هایت است؛ نعمتی که در آن، نور است و
غمی که آرامش و معنویت دارد.»





۳

یك سردار

تَوَسَّلِ





مهمان خانه اش بودم. زیاد می رفتم و می آمدم. گاهی شب هم می ماندم آنجا. تا صبح در اتاق مهمان سر می کردم. یادم هست نیمه های شب با صدای حاجی از خواب بیدار می شدم. فاصله اتاق حاجی تا اتاق مهمان کم نبود. باز صدای گریه و ناله اش می آمد. حاجی که می نشست پای سجاده غرق خلوت با خدا می شد. پاک یادش می رفت این دنیا را. می رفت توی حال خودش؛ گریه می کرد، ناله می کرد، ضجه می زد، بندگی می کرد برای خدا. با خودم می گفتم: کجای دنیا یک سرلشکر نظامی یک عارف حقیقی می شود؟!





۳

يک سردار

توسل





حاجی در نامه‌ای به علی نجیب‌زاده، یکی از فرماندهان لشکر
ثارالله، این‌طور نوشته است: «علی، چهار چیز را فراموش نکن:
۱. اخلاص؛ اخلاص؛ اخلاص؛ یعنی گفتن، انجام دادن یا ندادن
برای خدا. ۲. قلبت را از هر چیز غیر خدا خالی کن و پراز محبت
او و اهل بیت کن. ۳. نماز شب، توشه عجیبی است. ۴. یاد
دوستان شهید؛ ولو به یک صلوات.»





۳

يک سردار

توسل





شب بیست و یکم ماه رمضان بود. مراسم شب قدر را با حضور رزمندگان مدافع حرم در حرم حضرت رقیه علیها السلام برگزار کردیم. در اثنای مراسم به من خبر دادند حاج قاسم سلیمانی هم آمد. بعد از پایان مراسم، حاج قاسم گفت: «حاج صادق، امکان دارد یک دعای قرآن به سرگرفتن برای من بخوانید؟» با کمال میل پذیرفتم. کسی در حرم حضور نداشت. من و حاج قاسم رفتیم کنار ضریح حضرت رقیه علیها السلام رو به قبله نشستیم. حاج قاسم پیشانی اش را روی ضریح گذاشت. ابتدا زیارت عاشورا و بعد دعای قرآن به سرگرفتن را خواندم. حاج قاسم عجیب گریه می کرد. از بس بی تابی از خود نشان داد، چندبار دوبه شک شدم که ادامه بدهم یا نه.





۳

یك سردار

توسل





در نامه‌ای به برادرزاده‌اش مهدی هم چنین نوشته است: «مهدی جان، تمام کسانی که به کمالی رسیده‌اند، خصوصاً کمالات معنوی که خود منشأ و پایه دنیوی هم می‌تواند باشد، منشأ همه آنها، سحراست. نماز شب درس شما تأثیر شگرفی دارد. اگر چند بار آن را با رغبت تجربه کردی، لذت آن موجب می‌شود به آن تمسک یابی. احترام و خضوع در مقابل بزرگترها؛ خصوصاً پدر و مادر را فراموش نکن! به خودت عادت بده بدون شرم، دست پدر و مادرت را ببوسی؛ هم آنها را شادمان می‌کنی، هم اثر وضعی بر خودت دارد.»



۳

يک سردار

توسل



- ۱- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۲۳/ راوی: محمدرضا طاهری
- ۲- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم/ ص ۹۵/ راوی: علی شیرازی
- ۳- کتاب متولد مارس/ ص ۱۰۰/ راوی: نصرالله جهانشاهی
- ۴- کتاب ژنرال سلیمانی/ ص ۱۴۲/ راوی: علی شیرازی
- ۵- کتاب هزار و دوازدهمین نفر/ ص ۱۷۸/ راوی: حسن پلارک
- ۶- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۰۳/ راوی: ابراهیم شهریار
- ۷- کتاب متولد مارس/ ص ۱۵۴/ راوی: حسین معروفی
- ۸- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۴۲/ راوی: محمدرضا شیخی
- ۹- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم/ ص ۳۶/ راوی: علی شیرازی
- ۱۰- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۴۴/ راوی: محمد مهدی دیانی
- ۱۱- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم/ ص ۹۳/ راوی: علی شیرازی
- ۱۲- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۴۹/ راوی: کاظمی کیاسری
- ۱۳- کتاب متولد مارس/ ص ۱۴۹/ راوی: زینب محرابی
- ۱۴- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم/ ص ۹۴/ راوی: علی شیرازی
- ۱۵- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۲۱۳/ راوی: مؤسسه فرهنگی حماسه ۱۷
- ۱۶- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم/ ص ۹۴/ راوی: علی شیرازی
- ۱۷- کتاب سلیمانی عزیز/ ص ۱۴۱/ راوی: حسین معروفی
- ۱۸- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم/ ص ۹۶/ راوی: علی شیرازی
- ۱۹- کتاب متولد مارس/ ص ۷۹/ راوی: صادق آهنگران
- ۲۰- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم/ ص ۹۶/ راوی: علی شیرازی

سؤالات مسابقه کتابخوانی

۱- سردار گفته بود: چهار چیز را فراموش نکنید: «۱. اخلاص ۲. نماز

شب ۳. یاد دوستان شهید ۴.»

الف) قلبت را از هر چیز غیر خدا خالی کن.

ب) قلبت را پر از محبت خدا و اهل بیت کن.

ج) قلبت را با آب توبه شستشو بده.

د) الف و ب

۲- حاجی گفت: «اگر بدانی چه می‌گویدی، مسیر زندگیت را پیدا

می‌کنی.»

الف) صحیفه سجاده

ب) ادعیه

ج) قرآن

د) فرماندهات

۳- حاج قاسم در کدام عملیات با توسل به بی‌بی زهراء (علیهاالسلام) دید

که پرده‌ای مهتاب را تاریک کرد؟

الف) کربلای ۴

ب) کربلای ۵

ج) محرم

د) بیت المقدس

۴- حاج قاسم و غواصها، در عملیات با توسل به حضرت

زهراء (علیهاالسلام) دیدند که آب آرام شد.

الف) فاو

ب) محرم

ج) تکریت

د) کربلای ۴

۵- وقتی آمریکایی‌ها ماشین حاجی را زدند، چه کتابی همراه او بود؟

الف) گلچین احمدی

ب) گلچین ادعیه

ج) گلچین عشق

د) گلچین عاشقی



۶- سردار سلیمانی در وصیت‌نامه‌اش چه نعمتی را بالاترین و ارزشمندترین نعمت می‌شمارد؟

الف) اشک بر فرزندان علی و فاطمه علیهم‌السلام

ب) زیارت اهل بیت علیهم‌السلام

ج) مقبولیت نزد عامه مردم

د) همه موارد

۷- سردار بعد از هدیه دادن انگشترش، برای ادای حق انگشتر به گیرنده آن چه گفت؟

الف) شهادت من را از امام رضا علیه‌السلام بگیرید.

ب) با آن بسیار نماز بخوانید.

ج) حسن عاقبت برایم طلب کنید.

د) الف و ج

۸- سردار سلیمانی: «در صفحه دل، تصویری زیباتر از تابلوی قامت مردانه حک نشده است.»

الف) رزمندگان اسلام ب) هم‌زمان شهیدم

ج) حشدالشعبی د) الف و ج

۹- حاج قاسم در نامه‌ای که به برادرزاده‌اش می‌نویسد منشأ کمالات معنوی را چه می‌داند؟

الف) زیارت ب) عبادت

ج) سحر د) روزه

۱۰- حاج قاسم به برادرزاده‌اش می‌نویسد: «به خودت عادت بده بدون شرم

الف) دست پدر و مادرت را ببوسی.

ب) در جمع صلوات بفرستی.

ج) به فقرا کمک کنی.

د) عبادت آشکار بکنی.